

Methodological Levels of Abductive Logic and It's Application in Analyzing Knowledge Classification Systems

Mohammad Khandan¹ | Gholamreza Fadaei² |
Mohammad Reza Vasfi³

1. [Corresponding Author] PhD Candidate; University of Tehran
khandan@ut.ac.ir
2. Professor; Faculty of Information Science and Knowledge
Studies; University of Tehran ghfadaie@ut.ac.ir
3. Assistant Professor; Faculty of Information Science and
Knowledge Studies; University of Tehran mrvasfi@yahoo.com

Iranian Journal of
**Information
Processing &
Management**

Abstract: This paper distinguishes between “methodology” and “method” and discusses methodological levels of abductive logic as related to the knowledge classification systems. The purpose is to clarify the application of abductive logic for analyzing knowledge classification systems as an alternative for mainstream logics in the field, i.e. inductive and deductive logic.

Methodology used in this paper is conceptual analysis.

Abductive logic approaches reality as a social construction. It is obviously an interpretative and constructivist approach. Therefore, its aim is to understand the social phenomena that socially constructed by social agents. Therefore, any given knowledge classification system is a socially constructed phenomenon reflecting subjective biases and prejudices of its creators. Knowledge classification systems aren't innocent objective systems. They are systems that are determined and restricted by cultural and social forces operating as their conditions of production. Every classification system has some kind of ontological and epistemological commitment. Therefore, we should recognize “alternative” classification systems based on “alternative” ontological and epistemological commitments, as legitimate as current mainstream classification systems.

The paper introduces methodological levels of abductive logic and provides LIS professionals with a new and alternative way for analyzing knowledge classification systems as interpretative and semantic social constructions.

Iranian Research Institute
for Information Science and Technology
(IranDoc)
ISSN 2251-8223
eISSN 2251-8231
Indexed by SCOPUS, ISC, & LISTA
Vol. 30 | No. 3 | pp. 603-630
Spring 2015
<https://doi.org/10.35050/JIPM010.2015.025>



Keywords: Knowledge Classification; Method; Methodology; Abductive Logic; Inductive Logic; Deductive Logic; Retroductive Logic; Social Constructivism; Reflection; Emancipation

لایه‌های روش‌شناختی منطق استفهامی و کاربرد آن در تحلیل نظام‌های رده‌بندی دانش

محمد خندان^۱ | غلامرضا فدایی^۲ | محمدرضا وصفی^۳

۱. [پدیدآور رابط] دکتری علم اطلاعات و دانش‌شناسی؛ دانشگاه تهران khandan@ut.ac.ir
۲. دکتری علم اطلاعات و دانش‌شناسی؛ استاد؛ دانشکده علوم اطلاعات و دانش‌شناسی؛ دانشگاه تهران ghfadaie@ut.ac.ir
۳. دکتری فرهنگ و تمدن؛ استادیار؛ دانشکده علوم اطلاعات و دانش‌شناسی؛ دانشگاه تهران mrvasfi@yahoo.com

مقاله مروری

دریافت: ۱۳۹۳/۰۶/۰۲
پذیرش: ۱۳۹۳/۰۸/۰۶

دانشگاه
دانشگاه اطلاعات

چکیده: در این مقاله بر مفهوم «روش‌شناسی» و تفاوت آن با «روش» تأکید می‌شود و در چارچوب این تفاوت‌گذاری، لایه‌های دخیل در پژوهش استفهامی مشخص می‌گردد. هدف، آن است که با مشخص کردن این لایه‌ها، زمینه کاربرد منطق استفهامی در تحلیل نظام‌های رده‌بندی دانش، به‌عنوان بدیلی برای منطق استقرائی و قیاسی که نوعاً منطق اغلب پژوهش‌ها در این حوزه هستند، ارائه شود.

منطق استفهامی به دنبال تبیین واقعیت مستقل از کنشگران اجتماعی نیست، بلکه قصد فهم نحوه برساخت پدیدارهای اجتماعی این کنشگران را دارد. این مواجهه تفسیرانگارانه و برساخت‌انگارانه کمک می‌کند رده‌بندی دانش را به‌عنوان یک برساخت اجتماعی تحلیل کنیم. چنین تحلیلی نشان می‌دهد که نظام‌های رده‌بندی، نظام‌های عینی مطلق استعلایافته از زمان و مکان نیستند، بلکه نظام‌هایی هستند که شرایط فرهنگی و اجتماعی حاکم بر تولیدشان، آنها را مقید و مشروط می‌سازد. هر نظام رده‌بندی دانش، محدود به حدود هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خاص خودش است و باید رده‌بندی‌های «دیگر»، مبتنی بر حدود هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی «دیگر» را نیز به رسمیت شناخت و برایشان حق حیات قائل شد.

از طریق معرفی لایه‌های روش‌شناختی، منطق استفهامی راه‌های بدیل و جدیدی را برای بررسی و تحلیل نظام‌های رده‌بندی دانش، به‌عنوان سازه‌هایی تفسیری و معنایی، پیش پای متخصصان و حرفه‌مندان کتابداری و اطلاع‌رسانی می‌گذارد.

فصلنامه | علمی پژوهشی

پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران
(ایرانداک)

شاپا (جایی) ۲۲۵۱-۸۲۲۳

شاپا (الکترونیکی) ۲۲۵۱-۸۲۳۱

نمایه در SCOPUS و JISC, LISTA

ijpm.irandoc.ac.ir

دوره ۳۰ | شماره ۳ | صص ۶۰۳-۶۳۰

بهار ۱۳۹۴

https://doi.org/10.35050/IJPM010.2015.025



کلیدواژه‌ها: رده‌بندی دانش؛ روش؛ روش‌شناسی؛ منطق‌استفهامی؛ منطق‌استقرائی؛ منطق‌قیاسی؛ منطق‌پس‌کاوی؛ برساخت‌انگاری اجتماعی؛ درخودنگری؛ راهایی‌بخشی

۱. مقدمه

رده‌بندی دانش، از زمینه‌های مهم پژوهش علمی و فعالیت عملی در کتابداری و اطلاع‌رسانی قلمداد شده است (چان ۱۹۹۳؛ رابین ۱۹۹۸؛ فدایی ۱۳۸۹؛ هانتر ۲۰۰۰)، و حتی به‌زعم یکی از صاحب‌نظران «رده‌بندی ... به‌علت کاربرد گسترده‌اش، به‌عنوان اساس و بنیاد کتابداری دانسته شده است» (Kumbhar 2012, ix). تغییر نام رشته از «کتابداری و اطلاع‌رسانی» به «علم اطلاعات و دانش‌شناسی» نیز به این امر دلالت دارد که رده‌بندی دانش به‌عنوان یکی از مهم‌ترین زیرشاخه‌های «دانش‌شناسی»، به‌طوری اجتناب‌ناپذیر اهمیتی بیش از گذشته پیدا می‌کند. بنابراین، «پژوهش» دربارهٔ ابعاد مختلف رده‌بندی دانش، به‌منظور تبیین آن از جوانب گوناگون، بیش از پیش ضروری خواهد بود.

اما صرف‌تصدیق این «ضرورت» کارساز نیست، بلکه لازم است دربارهٔ «استلزامات» پژوهش دربارهٔ رده‌بندی دانش نیز تأمل جدی صورت گیرد تا پژوهشگر با دست‌پُر به سراغ این عرصه برود. در مقاله حاضر، کوشش خواهد شد با تمرکز بر «لایه‌های روش‌شناختی منطق پژوهش‌استفهامی» گامی در این راستا برداشته شود. در این مقاله، به‌طور خاص بر مفهوم «روش‌شناسی» و تفاوت آن با «روش» تأکید می‌شود و در چارچوب این تفاوت‌گذاری، لایه‌های دخیل در پژوهش‌استفهامی مشخص می‌گردد. هدف آن است که با مشخص کردن این لایه‌ها، زمینهٔ کاربرد منطق‌استفهامی در تحلیل نظام‌های رده‌بندی دانش، به‌عنوان بدیلی برای منطق‌استقرائی و قیاسی که نوعاً منطق‌اغلب پژوهش‌ها در این حوزه هستند، ارائه شود. اهمیت این کار در این است که راه‌های جدیدی را برای بررسی و تحلیل نظام‌های رده‌بندی دانش، به‌عنوان سازه‌هایی تفسیری و معنایی، در مقابل متخصصان و حرفه‌مندان علم اطلاعات و دانش‌شناسی می‌گذارد.

۲. تمایز بین روش‌شناسی و روش

در هر پژوهشی، از اهم‌اموری که پژوهشگر باید به درک روشنی از آن برسد،

«روش‌شناسى»^۱ پژوهش است. پژوهش، مستلزم داشتن «روش‌شناسى» متقن و دقيق است. شاکله کلى پژوهش، بر مبنای عناصر روش‌شناختى‌ای تعیین می‌شود که در تلائم با یکدیگر قرار دارند و یک کل ارگانیک را شکل می‌دهند. لازمه این سخن آن است که «روش‌شناسى» را فراتر از صرف «روش» بدانیم. نسبت روش‌شناسى و روش، نسبت عموم و خصوص مطلق است؛ يعنى روش‌شناسى اعم از روش است. در روش‌شناسى، منطق جستارگرى^۲ تدوین می‌شود، اما روش صرفاً بیانگر فنون داده‌یابى و داده‌کاوى برای عملى کردن منطق کلى جستارگرى است. به بیان بلیكى «مفاهیم روش‌شناسى و روش معمولاً به جای هم به کار می‌روند؛ اما این اشتباهى تأسف‌آور و ناپسند است... مقصود من از روش‌هاى تحقیق، فنون و شیوه‌هاى مورد استفاده برای گردآوری و تحلیل داده‌هاست. از سوى دیگر، روش‌شناسى به معنای مباحث مربوط به چگونگی انجام پژوهش، باید‌ها و نباید‌ها و تحلیل انتقادى روش‌هاى پژوهش است. روش‌شناسى همچنین به منطق تحقیق و چگونگی کسب و توجیه معرفت جدید مربوط می‌شود» (بلیكى ۲۰۰۰، ۲۲) [تأکید در متن اصلی].

در فرق‌نهادن بین روش‌شناسى و روش، بلیكى خود متأثر از آراء چارلز رایت میلز^۳ (۱۹۷۴) در کتاب *تحليل جامعه‌شناختى*^۴ است. میلز در این کتاب، دو گونه رویکرد به جامعه‌شناسى را مورد بررسى و نقد قرار می‌دهد: الف) نظریه کلان که تجلی تام آن را در آثار تالکوت پارسونز^۵ می‌بیند؛ و ب) تجربه‌انگارى انتزاعى که مثال برجسته‌اش را پل لازارسفیلد^۶ می‌داند. نظریه کلان، نوعى فصل و وصل کردن یا تجزیه و ترکیب کردن مفهومی است که گرچه کمتر از تجربه‌انگارى انتزاعى در جامعه‌شناسى نفوذ داشته، اما از اثرگذارى آن نمی‌توان چشم پوشید. کلى‌گویی، ابهام، انتزاعى بودن، و عدم پیوند با واقعیت‌هاى اجتماع از جمله نقاط ضعف نظریه کلان است.^۷ در نقطه مقابل، تجربه‌انگارى

1. methodology

2. logic of inquiry

3. Charles Wright Mills

4. The Sociological Imagination

5. Talcott Parsons

6. Paul Lazarsfeld

۷. به بیان میلز: «این گونه نظریه‌پردازان هرگز قادر نیستند از مرحله گنده‌گویی و کلى‌بافی به مرحله شناخت

واقعیت‌هاى مشخص تاریخی دسترسى یابند» (۱۹۷۴، ۵۱).

انتزاعی قرار دارد که با استفاده از جمع‌آوری، طبقه‌بندی و تحلیل داده‌های آماری دربارهٔ پدیده‌های جزئی اجتماع، به ارائهٔ تبیین‌های آماری دربارهٔ آنها مبادرت می‌کند. اما تجربه‌انگاری انتزاعی نیز ضعف‌ها و ایرادهای خودش را دارد، از جمله اینکه: الف) فاقد خصلت نظری است؛ ب) بیشتر از آنکه خصلت علمی داشته باشد، خصلت اداری دارد؛ و پ) اغلب سطحی و فاقد بینش عمیق است. میلز تمایز بین روش و روش‌شناسی را در نقد تجربه‌انگاری انتزاعی به میان می‌آورد. پژوهش‌های مبتنی بر تجربه‌انگاری انتزاعی، صرفاً بر «روش»، یعنی بر فنون پژوهش، اتکا دارند و از «روش‌شناسی» که به تحلیل نظری «روش» می‌پردازد، غافل‌اند: «روش‌های تحقیقاتی، شیوه‌هایی است که برای شناخت و درک پدیده‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. روش‌شناسی نیز مطالعه و شناخت روش‌هاست. روش‌شناسی نظریه‌هایی ارائه داده تا با کمک آن، عمل افراد را در حین تحقیق بشناسیم. نظر به اینکه روش‌های تحقیقاتی فراوانی وجود دارد، روش‌شناسی خصلتی کلی داشته و نمی‌تواند ضرورتاً جزئیات شیوه‌های تحقیقاتی محققان را مشخص کند» (۱۹۷۴، ۷۷). مشابه این تمایز در هستی‌ و زمان هایدگر دیده می‌شود، آنجا که وی در بحث از پدیدارشناسی به‌عنوان روش مناسب هستی‌شناسی بنیادین، ما را دعوت می‌کند که معنای عمیق‌تری برای روش قائل شویم: «مفهوم روش هرچه به‌نحوی خالص‌تر کارگر افتد و هرچه در تعیین اصول پایهٔ یک علم به‌نحوی شامل‌تر و فراگیرتر عمل کند، به همان نسبت در مواجهه با خود چیزها از سرچشمه‌های سرآغازین تری ریشه می‌گیرد، و از آنچه **شگردهای تکنیکی** نامیده می‌شود- و در نظام‌های نظری نیز کاربرد زیادی دارند- بسی دورتر می‌گردد» (هایدگر ۲۰۰۱، ۱۱۸) [تأکید در متن اصلی].

بر پایهٔ مطالب فوق، می‌توان نتیجه گرفت که بحث از «روش‌شناسی» ما را به اصول پایهٔ «روش» هدایت می‌کند و این امکان را می‌دهد که به درک عمیق‌تر و دقیق‌تری از «روش» برسیم. حوزهٔ رده‌بندی دانش نیز از این امر مستثنا نیست و حتی از آنجا که کار چندانی دربارهٔ روش‌شناسی پژوهش دربارهٔ نظام‌های رده‌بندی دانش انجام نشده است،

۱. میلز در این باره تعبیر جالب و در عین حال، طعنه‌آمیزی دارد: «نتایج تحقیقات آن [تجربه‌انگاری انتزاعی]، به‌جای اینکه ناشی از خصلت ذاتی علمی بودن باشد، ناشی از یک طبیعت تصادفی، یعنی پول و زمان است» (۱۹۷۴، ۸۴) [تأکید در متن اصلی].

تیین یک پدیده ابتدا نظریه‌ای موقتی و آزمایشی بر ساخته می‌شود، سپس فرضیه‌هایی از آن استخراج می‌گردد و در نهایت، این فرضیه‌ها با گردآوری داده‌های مناسب آزمون می‌شوند. اگر نتیجه آزمون منفی باشد، معلوم می‌شود که نظریه نادرست است و باید آن را رد کرد. اگر نتیجه آزمون تأیید شود، نظریه «موقتاً» پذیرفته می‌شود، اما حقیقی بودن آن به اثبات نمی‌رسد. چه بسا در آینده شواهدی یافت شود که نظریه را ابطال کند (بلیکی ۱۹۹۳، ۲۰۰۰، ۲۰۰۷؛ محمدپور ۱۳۸۹).

منطق پس‌کاوی، درصدد برگزشتن از صورت ظاهر پدیده‌ها و شناسایی ساختارها و مکانیسم‌های زیربنایی مولد آنهاست. بر اساس این منطق، سعی می‌شود برای تبیین پدیده‌های قابل مشاهده و توالی‌های منظم موجود در آنها، ساختارها و مکانیسم‌های واقعی زیربنایی‌شان کشف شود. از آنجا که تشخیص و مشاهده این ساختارها و مکانیسم‌ها اغلب دشوار است، ابتدا کوشش می‌شود با استناد به دانش موجود، مدلی فرضی از آنها بر ساخته شود. این مدل باید به گونه‌ای باشد که اگر این ساختارها و مکانیسم‌ها را به درستی بازنمایی کند، تبیین علی قابل قبولی از پدیده‌ها ارائه شود. سپس این مدل با استفاده از مشاهده و آزمایش، مورد آزمون قرار می‌گیرد. اگر آزمون موفق باشد، دلیل خوبی برای اعتقاد به وجود این ساختارها و مکانیسم‌ها به دست می‌آید (بلیکی ۱۹۹۳، ۲۰۰۰، ۲۰۰۷؛ محمدپور ۱۳۸۹).

منطق استفهامی در نقطه مقابل سه منطق پژوهشی فوق معنا می‌یابد. منطق استفهامی، منطق پژوهشی‌ای است که پژوهشگر توسط آن می‌تواند بررسی کند که افراد یک اجتماع، چگونه واقعیت اجتماعی‌شان را به نحوی تفسیری برمی‌سازند. به کمک این منطق می‌توان از فهم روزمره مردم، فهمی علمی ارائه کرد و مشخص نمود که واقعیت اجتماعی چگونه در نظر کنشگران اجتماعی بر ساخته می‌شود. ساکنان جهان‌های اجتماعی، تفاسیر و معانی مشترکی دارند که آنها را از طریق تعامل‌های مداوم با یکدیگر حفظ می‌کنند. منطق استفهامی، درصدد فهم جهان اجتماعی مردم است؛ جهانی که در فعالیت‌های اجتماعی آنها بازتولید می‌شود. این جهان متشکل از معانی و تفسیرهایی است که کنشگران اجتماعی به کنش‌های خود و دیگران، وضعیت‌های اجتماعی و اشیا و محصولات طبیعی یا ساخته بشر نسبت می‌دهند. این معانی ذهنی، خصوصی نیستند، بلکه خصلت

بین‌الاذهانی^۱ دارند. از آنجا که منطق استفهامی نحوه مفهومی‌سازی و معنادار کردن جهان اجتماعی توسط مردم را مورد فهم و توصیف قرار می‌دهد، به هرمنوتیک^۲ گرایش می‌یابد، گرچه در آن منحصر نمی‌شود. در منطق استفهامی این اصل پذیرفته شده است که شیوه برساختن فعالیت‌های اجتماعی در زبان کنشگران نهفته است و مرزی بین واقعیت اجتماعی و زبان نیست. لذا، در این منطق سعی می‌شود از طریق زبان مستعمل در یک اجتماع (اعم از گفتار و نوشتار)، معرفت‌ضمنی و ناآشکاری که در پس جهان‌های اجتماعی نهفته است و کنشگران اجتماعی آن را در تولید، بازتولید و تفسیر پدیده‌ها به کار می‌برند، فهم شود. این منطق هرچه بیشتر، از «فرض‌آزمایی» دور می‌شود و به «نظریه‌پردازی» می‌گراید. در این منطق، نظریه و پژوهش در هم تنیده‌اند. پژوهش، گفتگویی میان داده‌های متنی و نظریه است و پژوهشگر، میانجی و مترجم بین این دو. این بدان معناست که در این منطق، نظریه به‌عنوان بخش درونی پژوهش تکوین می‌یابد (بلیکی ۱۹۹۳، ۲۰۰۰، ۲۰۰۷؛ محمدپور ۱۳۸۹).

نکته مهم درباره منطق استفهامی، عدم نیازش به فرضیه است. به‌طور کلی، اگر از منطق پژوهشی‌ای استفاده کنیم که مستلزم آزمون نظریه است (مانند منطق قیاسی و یا پس‌کاوی)، باید فرضیه داشته باشیم، اما اگر منطق پژوهشی‌ای داشته باشیم که مستلزم ابداع نظریه است (مانند منطق استقرایی یا استفهامی)، فرضیه‌ای نخواهیم داشت. در منطق استفهامی، که مورد بحث مقاله حاضر است، به‌جای ارائه فرضیه‌ها و آزمون‌صوری آنها، از استدلال‌های عقلی و مفهوم‌پردازی و مقوله‌بندی داده‌های متنی بهره گرفته می‌شود (بلیکی ۲۰۰۰).

۴. پیش‌فرض‌های منطق استفهامی

به‌طور کلی، پیش‌فرض‌های پژوهش‌ها را می‌توان به دو گروه هستی‌شناختی^۳ و معرفت‌شناختی^۴ تقسیم کرد. این پیش‌فرض‌ها بسته به نوع منطق پژوهش متفاوت‌اند. پیش‌فرض‌های سه منطق استقرایی، قیاسی و پس‌کاوی تا حدی با هم قرابت دارد؛ گرچه

1. intersubjective
2. hermeneutics
3. ontological presupposition
4. epistemological presupposition

موارد اختلاف نیز بین آنها دیده می‌شود. پیش فرض‌های منطق استفهامی، که مد نظر مقاله حاضر است، با پیش فرض‌های سه منطق دیگر در تباین است.

از حیث هستی‌شناختی، منطق‌های استقرائی، قیاسی و پس‌کاوی مبتنی بر واقع‌انگاری‌اند. پیش فرض مشترک در این سه منطق این است که واقعیت‌ها و پدیده‌های اجتماعی عینیت دارند و واجد الگوهای خاصی هستند که در پس رویدادهای پراکنده و قابل مشاهده پنهان شده‌اند و می‌توان آنها را به صورت قضایای عام و کلی نشان داد. نقش علیت در این هستی‌شناسی پررنگ است: واقعیت‌های اجتماعی عللی خارجی دارند که می‌توان و باید آنها را به نحو عینی شناسایی کرد. البته این سه منطق در پیش فرض‌های هستی‌شناختی تفاوت‌های ظریفی نیز دارند. منطق استقرائی بر واقع‌انگاری خام^۱ مبتنی است؛ یعنی امر واقعی را همان پدیده‌های قابل مشاهده و تجربه حسی می‌داند و مبتنی بر این حکم است که صرفاً امر مشاهده‌پذیر، شایان پژوهش علمی است. منطق قیاسی بر واقع‌انگاری محتاطانه^۲ مبتنی است؛ یعنی می‌پذیرد که واقعیت خارجی مستقل از مشاهده‌گر وجود دارد، اما دسترسی به آن صرفاً از مسیر تفسیر مشاهده‌گر صورت می‌گیرد. لذا، پژوهشگر نمی‌تواند مطمئن باشد که واقعیت نهایی را کشف کرده است و باید نگاهی انتقادی به کارهای خود داشته باشد. منطق پس‌کاوی بر واقع‌انگاری انتقادی^۳ مبتنی است؛ یعنی علاوه بر واقعیت مشاهده‌پذیر، قائل به ساختارها و مکانیسم‌های زیربنایی پنهانی است که به منزله علت پدیده‌های مشاهده‌پذیر عمل می‌کنند. واقع‌انگاری انتقادی، واقعیت را ذومراتب و متشکل از سه سطح می‌داند: تجربی^۴، بالفعل^۵ و واقعی^۶. سطح تجربی از پدیده‌های قابل مشاهده تشکیل شده است؛ سطح بالفعل اعم از پدیده‌های قابل مشاهده و غیرقابل مشاهده است و سطح واقعی متشکل از ساختارها و مکانیسم‌های زیربنایی مولد است که رویدادها را ایجاد می‌کنند؛ یعنی قدرت‌ها و گرایش‌های ناپیدایی که اثرات قابل مشاهده را سبب می‌شوند (بلیکی ۱۹۹۳، ۲۰۰۰، ۲۰۰۷؛ محمدپور ۱۳۸۹).

1. realism
2. naïve realism
3. cautious realism
4. critical realism
5. empirical
6. actual
7. real

اگرچه منطق‌هاى استقرائى، قیاسى و پس‌کاوى در پیش‌فرض‌هاى هستى‌شناختى‌شان واجد مشترکات مهمى هستند، اما در پیش‌فرض‌هاى معرفت‌شناختى یکسره با هم تفاوت دارند. منطق استقرائى، از حیث معرفت‌شناختى، مبتنى بر تحصیل‌انگارى است؛ يعنى قائل به اين است که معرفت از طريق حواس بشرى و مشاهده و اندازه‌گيرى و تحليل دقيق و عينى داده‌ها حاصل مى‌شود. منطق استقرائى، بر سه اصل انباشت، استقرا و اثبات استوار است. معرفت علمى مرکب است از قواعدى که با انباشته‌شدن داده‌هاى بسيار بر اساس روش استقرا به اثبات رسیده‌اند. بر اين اساس، پژوهشگر بايد همه برداشت‌ها و مفاهيم قبلى خود درباره کار جهان را کنار بگذارد تا بتواند با استفاده از روش‌هاى عينى به گردآورى داده‌ها بپردازد و با اتکا به آنها، نظريه‌اى را کشف و اثبات کند. پیش‌فرض معرفت‌شناختى منطق قیاسى، درست در نقطه مقابل منطق استقرائى است. اين منطق بر موضوعى پساتحصلى^۱ استوار است و در عقل‌انگارى انتقادى^۲ ریشه دارد. بر اساس اين معرفت‌شناسى، مشاهده بدون پیش‌فرض غير ممکن است و همه انواع گردآورى داده‌ها، فعاليت‌هاى گزينشى و شامل تفسيرهاى توسط مشاهده‌گرند. گردآورى داده‌هاى مفيد منوط به داشتن ایده‌هاى در اين باره است که بايد در جستجوى چه بود و لازمه اين امر، داشتن نظريه است. مشاهده منسجم و مفيد، بدون داشتن نظريه غير ممکن است. همه مشاهدات گرانبار از نظريه‌آند و در يک «افق انتظارات»^۴ خاص رخ مى‌دهند. داده‌ها گردآورى مى‌شوند تا نظريه‌هاى ما را بسنجند و اگر نظريه‌اى خطاست، آن را ابطال کنند، نه اينکه به توليد نظريه بينجامند. بر اين اساس، علم فرايندى از «حدس و ابطال» است؛ يعنى بناکردن نظريه‌اى موقتى و سپس تلاش براى نشان‌دادن بطلان آن. در اين ميان، نظريه‌هاى که بيشترين انطباق را با داده‌ها دارند به بقاء خود ادامه مى‌دهند، اما اين به معنای اثبات آنها نيست؛ آنها همواره در معرض ارزيايى انتقادى قرار دارند، زيرا ممکن است در آزمون‌هاى بعدى شواهدى خلاف آنها پيدا شود. هم منطق استقرائى و هم منطق قیاسى، از حیث معرفت‌شناختى، در پى‌شناسايى روابط بين پدیده‌ها هستند، اما منطق پس‌کاوى معطوف به شناسايى گرانش‌هاى موجود در پدیده‌هاست. در منطق‌هاى استقرائى و قیاسى روابط بين رویدادها يا متغيرها آزمون

1. postpositivist
2. critical rationalism
3. theory-laden
4. horizon of expectations

می‌شود، اما در منطق پس‌کاوی تلاش برای اثبات / فهم / نشان‌دادن وجود ساختارها / مکانیسم‌های زیربنایی مولد است. منطق پس‌کاوی، از حیث معرفت‌شناختی، مبتنی بر ساختن مدل‌هایی از ساختارها و مکانیسم‌های واقعی زیربنایی است که می‌تواند پدیده‌های قابل مشاهده را تبیین کنند. از منظر منطق پس‌کاوی، تبیین از طریق نشان‌دادن اثر متغیرهای مستقل بر متغیرهای وابسته به‌دست نمی‌آید، بلکه تنها با فهم ساختارها/مکانیسم‌هایی که در سیاق‌های اجتماعی عمل می‌کنند، حاصل می‌شود (بلیکی ۲۰۰۰، ۲۰۰۷؛ محمدپور ۱۳۸۹).

پیش‌فرض‌های منطق استفاده‌ی با سه منطق دیگر تفاوت اساسی دارد. در واقع می‌توان منطق استفاده‌ی را از حیث پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی در یک طرف و سه منطق دیگر را در نقطه مقابل آن دانست. اگر پیش‌فرض هستی‌شناختی سه منطق استقرائی، قیاسی و پس‌کاوی واقع‌انگاری است، پیش‌فرض هستی‌شناختی منطق استفاده‌ی، برساخت‌انگاری^۱ است؛ این منطق واقعیت اجتماعی را مستقل از معانی و تفاسیر و ذهنیت کنشگران اجتماعی نمی‌داند. مطابق تعالیم^۲ برساخت‌انگارانه، واقعیت اجتماعی برساخته کنشگران اجتماعی است. این واقعیت آفریده آنهاست و مستقل از آنها وجود ندارد. واقعیت اجتماعی محصول فرایندهایی است که از طریق آنها، کنشگران اجتماعی همواره با یکدیگر به مذاکره و توافق درباره معانی کنش‌ها و وضعیت‌ها نائل می‌شوند. واقعیت اجتماعی، مجموعه درهم‌پیچیده‌ای از معرفت دوسویه‌ای است که به‌صورت اجتماعی برساخته می‌شود و این همان معانی، نمادهای فرهنگی و نهادهای اجتماعی‌اند. این معانی و تفسیرها روابط اجتماعی را هم تسهیل می‌کنند و هم ساخت می‌دهند. واقعیت اجتماعی، جهان‌نمادین معانی و تفسیرهاست. واقعیت اجتماعی، یک شیء نیست که بتواند به طرق متعدد تفسیر شود، بلکه واقعیت اجتماعی، چیزی جز همین تفسیرها نیست. بر خلاف واقعیت فیزیکی که باید توسط دانشمندان تفسیر شود، واقعیت اجتماعی از پیش تفسیر شده است؛ یعنی قبل از اینکه دانشمندان اجتماعی کار تفسیر خود را شروع کنند، مورد تفسیر قرار گرفته است. پس به‌طور خلاصه، فرض بر این است که واقعیت اجتماعی توسط مردمی که در متن آن زندگی می‌کنند، به‌نحو اجتماعی برساخته می‌شود و در پس کنش‌ها و پدیده‌های اجتماعی، معرفتی ضمنی و نامصرح وجود دارد که با استفاده از منطق

1. constructivism
2. doctrine

استفهامي درصدد کشف و توصيف و فهم آن هستيم. پيش فرض معرفت‌شناختی منطق استفهامي این است که جایگاه برساخت واقعیت اجتماعی در زبان است و معرفت به این واقعیت از طریق فرورفتن به اعماق زبان آن اجتماع به دست می‌آید. بر این اساس، منطق استفهامي شامل برساختن نظریه‌ای است که در فعالیت‌ها، زبان و معانی روزمره کنشگران ریشه دارد. از طریق توصيف معانی و تفاسير روزمره و مشتق کردن مقوله‌ها و مفاهيمی که می‌توانند شالوده فهم و توصيف مسئله مورد نظر باشد، چنین نظریه‌ای حاصل می‌شود (بلیکی ۲۰۰۰، ۲۰۰۷؛ محمدپور ۱۳۸۹).

بنابراین، بر اساس منطق استفهامي، رده‌بندی دانش نه یک نظام مستقل مفهومی، بلکه یک پدیده اجتماعی که محصول جهان اجتماعی است و مستقل از تفاسير کنشگران اجتماعی مربوطه معنا ندارد، دانسته می‌شود. این بدان معناست که در منطق استفهامي، از نگاه واقع‌انگارانه به رده‌بندی دانش به سوّد نگاه برساخت‌انگارانه انصراف داده می‌شود. نگاه واقع‌انگارانه، رده‌بندی را بازنمایی^۱ جهان واقع دانش می‌داند. بر اساس این نگاه، رده‌بندی از جهانی پرده برمی‌دارد که مستقل از جهان ذهنی ماست؛ یعنی جهان عینی دانش. از منظر واقع‌انگارانه، رده‌بندی همچون «آینه‌ای» است که روابط بین مفاهيم را «بازمی‌تاباند». در مقابل، بر اساس نگاه برساخت‌انگارانه، ربط و نسبتی ماهوی و ضروری بین رده‌بندی و جهان واقع دانش وجود ندارد و رده‌بندی، یک نظام یا طرح نیست که به نحوی معصومانه و «آینه‌وار» بازتاب‌دهنده و تصویرکننده روابط بین مفاهيم باشد. بالعکس، در طرح‌های رده‌بندی، معرفتی ضمنی و نامصرح وجود دارد که همان معانی مشترک و بین‌الذهانی کنشگران اجتماعی است. جهان اجتماعی، رده‌بندی دانش را چونان یک برساخت اجتماعی قوام می‌دهد. رده‌بندی دانش، تجسم دیدگاه‌های اجتماعی خاصی است که به آن تعیین می‌دهد و لذا هر نظام رده‌بندی، تجسم معانی و معارفی سودار و جهت‌مند است. رده‌بندی دانش، یک کنش تفسیری است که در پیوند با جهان کنشگران اجتماعی است و لذا با تاریخ، فرهنگ، روابط اجتماعی و ایدئولوژی نسبت دارد و خودمختار نیست. رده‌بندی خصیصه موجودی مدنی بالطبع است؛ یعنی موجودی که در جهانی مشترک و با معانی و تفاسير بین‌الذهانی زندگی می‌کند. کنشگران اجتماعی

1. representation

دست‌اندرکار رده‌بندی دانش، منتزع از زیست‌جهان خاص خودشان نبوده‌اند، بلکه افق یک جهان اجتماعی در طرح‌های رده‌بندی آنها پدیدار شده است. در طرح‌های رده‌بندی، یک جهان اجتماعی عیان شده و به جلوه‌گری پرداخته است. این جهان اجتماعی، در زبان تخصصی رده‌بندی دانش تبلور یافته است و از طریق تحلیل این زبان، می‌توان معرفت‌مستتر در پس آن را آشکار کرد. به‌همین دلیل است که روش تحلیل گفتمان بر ساخت‌انگاره اجتماعی^۱، در منطق استفهامی یکی از پرکاربردترین روش‌هاست.

۵. زمینه کاربرد منطق استفهامی در تحلیل نظام‌های رده‌بندی دانش

اکنون نوبت پاسخ‌دادن به این پرسش است که زمینه کاربرد منطق استفهامی در تحلیل نظام‌های رده‌بندی دانش چیست؟ در پاسخ باید گفت که پژوهش در باب رده‌بندی دانش، همچون هر حوزه معرفتی دیگر می‌تواند با هدف کسب دو نوع شناخت انجام شود: شناخت مرتبه اول^۲ و شناخت مرتبه دوم^۳. شناخت مرتبه اول، شناختی است که متعلق آن، واقعیت‌های عینی است (حبیبی ۱۳۸۶) و مستقیماً ناظر به یک پدیده متحقق در خارج، فی‌المثل نظام‌های رده‌بندی دانش است که از طریق نوعی تجربه یا آزمون تجربی درباره آن پدیده حاصل آمده است. بخش عمده دانشی که در یک رشته و حرفه علمی تولید می‌شود، از آنجا که معطوف به رفع چالش‌ها و نیازهای عملی معطوف به جهان خارج است، از سنخ شناخت مرتبه اول است. بسیاری از پژوهش‌ها و سنجش‌ها و پیمایش‌هایی که درباره جنبه‌های مختلف رده‌بندی دانش به عمل می‌آید، به کسب این نوع شناخت منجر می‌شود: آنها یا معطوف به ایجاد یک نظام رده‌بندی جدید هستند؛ یا معطوف به بهبود یک نظام رده‌بندی از قبل موجود؛ و یا معطوف به کاربرد یک نظام رده‌بندی از حیث تأثیرش بر کاربران. شناخت مرتبه اول، نوعاً با استفاده از یکی از سه منطق استقرائی، قیاسی و پس‌کاوی حاصل می‌شود. اما این همه دانشی نیست که می‌تواند در یک رشته علمی تولید شود، بلکه در نقطه مقابل شناخت مرتبه اول، نوع دیگری از شناخت وجود دارد که آن را شناخت مرتبه دوم می‌نامیم.

شناخت مرتبه دوم، از آن‌رو به این نام نامیده می‌شود که ناظر به بررسی تحصیلی و

1. social constructivist discourse analysis
2. first-order knowledge
3. second-order knowledge

تجربى يك واقعيت بيرونى نيست، بلكه ناظر به بررسى «انتقادى^۱» شناختِ مرتبهٔ اول است. به عبارت ديگر، متعلقِ شناختِ مرتبهٔ دوم، معارف و شناخت‌هاى مرتبهٔ اول است (حييسى ۱۳۸۶). در اينجا، جهانِ معرفتى ساخته‌شده در درون يك رشتهٔ علمى، به جاى جهانِ واقعى خارجى متعلقِ شناسايى ما قرار مى‌گيرد. به عنوان مثال، اگر در شناختِ مرتبهٔ اول، واقعيت عيني رده‌بندي دانش را به محك تجربه مورد بررسى قرار مى‌دهيم، در شناختِ مرتبهٔ دوم، بدنهٔ معرفتى حاصل از اين شناختِ مرتبهٔ اول دربارهٔ رده‌بندي دانش را مورد تأملِ نقادانه قرار مى‌دهيم. در واقع شناختِ مرتبهٔ دوم، «خودانديشى^۲» حوزه‌هاى معرفتى نسبت به دانشِ توليدشده در درون مرزهاى خودشان است. هر حوزهٔ معرفتى‌اى به اين شناختِ انتقادى خودانديشانهٔ مرتبهٔ دوم نياز دارد تا بتواند به رابطه‌اى خودآگاهانه با توليداتِ فكريش دست يابد و آنها را به محك نقد بزند تا نظر و عمل در آن رشته/حرفهٔ علمى، بر مباني مستحكمى استوار شود. رده‌بندي دانش نيز از اين اصل مستثنا نيست. شناختِ مرتبهٔ دوم، نوعاً با استفاده از منطقِ استفهامي حاصل مى‌شود.

شناختِ مرتبهٔ اول، اغلب در ضمن غفلت از مبادى^۳ آى حاصل مى‌شود كه به عنوان شرايطِ امكان^۴ چنين شناختى عمل مى‌كنند. لذا از جمله مسائلى كه شناختِ انتقادى خودانديشانهٔ مرتبهٔ دوم عهده‌دارِ پژوهش دربارهٔ آن است، مبادى حاكم بر شناختِ مرتبهٔ اول است. مبادى، زيربنائى تجربه و استدلال را براى كسب شناختِ مرتبهٔ اول تشكيل مى‌دهند (ابراهيمى دينانى ۱۳۸۰، ج. ۱)، بى‌آنكه براى خودِ آنها استدلال شده باشد. به عبارت ديگر، مبادى، اصولى «بديهي پنداشته‌شده» اند كه دانشمندان و پژوهشگران در يك رشتهٔ علمى، دربارهٔ آنها اجماع دارند و مسائل علمى را با اتكا به آنها مورد بحث و بررسى قرار مى‌دهند. يكي از مهم‌ترين زمينه‌هاى استحصالِ شناختِ خودانديشانهٔ مرتبهٔ دوم، پرسش از مبادى حاكم بر شناختِ مرتبهٔ اول است. رده‌بندي دانش، به عنوان حوزهٔ

1. critical
2. reflection
3. principles
4. conditions of possibility

معرفتی‌ای که در آن عمدتاً به شناختِ مرتبهٔ اول اهتمام شده است^۱ نیز نیازمند پرسش نقادانه از مبادی‌ای است که در برساختن^۲ آن نقش اساسی داشته‌اند و این پرسش نقادانه از نحوهٔ برساخت مبادیِ شناختِ مرتبهٔ اول در حوزهٔ رده‌بندی دانش، با استفاده از منطق استفهامی انجام می‌گیرد.

به‌عنوان یک نمونه، می‌توان از منطق استفهامی برای تحلیل نحوهٔ برساخته‌شدن مبادی نظریهٔ مدرن رده‌بندی و نقادی آن بر اساس تفکر پست‌مدرن استفاده کرد. در علم اطلاعات و دانش‌شناسی سه بن‌مایه^۳ اصلی را می‌توان در حوزهٔ رده‌بندی دانش ذکر کرد که در حکم مبادی این حوزه عمل می‌کنند. این سه عبارت‌اند از: بازنمایی^۴، عینیت^۵ و جهان‌شمولی^۶. اینها از عناصر بنیادین در برساختِ گفتمانی^۷ رده‌بندی دانش در علم اطلاعات و دانش‌شناسی بوده‌اند. به کمک منطق استفهامی، می‌توان نحوهٔ برساخت این بن‌مایه‌ها را «تفسیر» و «فهم» کرد.

به‌عنوان مثال، از طریق فهم نحوهٔ صورت‌بندی کلامی مفهوم بازنمایی، می‌توان نحوهٔ برساخت آن را فهم کرد. طبق بن‌مایهٔ بازنمایی، رده‌بندی دانش بازنمایی‌کنندهٔ جهان دانش

۱. با نگاهی گذرا به متون نگاشته‌شده در زمینهٔ رده‌بندی دانش، معلوم می‌شود که اغلب این متون با رویکردی عمل‌باورانه نوشته شده‌اند؛ یعنی عمدتاً حول محور «چگونه رده‌بندی کنیم؟» سازمان یافته‌اند. وقتی مسئلهٔ «چگونگی» در کانون توجه قرار می‌گیرد، پای شناخت «تحصیلی» نیز به میان می‌آید؛ یعنی شناختی که با اتکا به تجربهٔ حسی معطوف به «داده‌ها» یا «فاکت‌های» متحقق در جهان خارج (مثلاً ایجاد، بهبود و کاربرد نظام‌های رده‌بندی)، حاصل می‌شود و در نهایت، در خدمت حل مسائل عملی و کاربردی است؛ یعنی همان شناختِ مرتبهٔ اول که پیش‌تر بحث شد.

2. construction

3. theme

4. representation

5. objectivity

6. universality

7. discursive construction

دانسته مى‌شود. براى مثال، در مقدمه رده‌بندى دهدهى ديويى¹ (۲۰۱۱) كه به تبين «اصول اساسى» (مبادى) اين رده‌بندى پرداخته، رده‌بندى به‌عنوان سيستمى براى سازماندهى دانشى كه به‌صورت‌هاى مختلف «بازنمايى» شده (به‌عنوان مثال، كتاب‌ها، اسناد و منابع الكترونيكى)، تعريف شده است. در موضعى ديگر و در تعريف مفهوم «نشانه‌گذارى»²، بيان شده كه نشانه‌گذارى سيستمى از نمادها³ است كه براى «بازنمايى» رده‌ها در سيستم رده‌بندى به كار گرفته مى‌شود. آنچه از کنار هم نشانند اين دو تعريف نتيجه مى‌شود، اين است كه رده‌بندى، «بازنمايى بازنمايى»⁴ است: رده‌بندى با استفاده از يك سيستم نشانه‌گذارى كه بيانگر معنای هر رده و رابطه آن با ساير رده‌هاست، به بازنمايى منابع دانش كه خود نوعى بازنمايى هستند، مى‌پردازد.

در مورد مفهوم عينيت نيز مى‌توان به همين شيوه عمل كرد. طبق بن مایه عينيت، بازنمايى‌اى كه رده‌بندى رقم مى‌زند، بازنمايى‌اى عيى، بى‌طرف و مطابق با واقع است. اگر پذيريم كه بازنمايى از «اصول اساسى» (مبادى) رده‌بندى‌هاست، پس مى‌توان پذيرفت كه عينيت نيز جزو ارکان رده‌بندى‌هاست، زيرا جايى كه مسئله بازنمايى به ميان مى‌آيد، مسئله مطابقت بازنمايى با آنچه كه درصدد بازنمايى آن هستيم (مطابقت تصوير با صورت) نيز مطرح مى‌شود. در متون مربوطه، اين مسئله ديده مى‌شود كه چه تضمينى هست كه سيستم رده‌بندى با جهان «دانش واقعاً موجود» مطابقت داشته باشد و به دور از سوگيرى، و

۱. Dewey Decimal Classification (D.D.C.): از آن‌رو در اینجا و در بندهای آتی از رده‌بندى دهدهى ديويى (۲۰۱۱) به‌عنوان شاهد مثال استفاده کرده‌ام كه اين رده‌بندى، بر اساس آنچه در مقدمه ويرایش ۲۳ (منتشر شده در سال ۲۰۱۱) آن ذکر شده، پر استفاده‌ترين سيستم رده‌بندى در جهان است و كتابخانه‌هاى بيش از ۱۳۸ كشور براى سازماندهى و دسترس‌پذيرسازى مجموعه‌هايشان از اين رده‌بندى استفاده مى‌کنند. همچنين، در كتابشناسى‌هاى ملي بيش از ۶۰ كشور از شماره‌هاى رده‌بندى دهدهى ديويى استفاده مى‌شود. ويرایش‌هاى كامل يا خلاصه اين رده‌بندى به بيش از ۳۰ زبان ترجمه شده است؛ از جمله به عربى، فرانسه، آلمانى، يونانى، عبرى، ايسلندى، اندونزى، ايتاليائى، نروژى، روسى، اسپانيولى، سوئدى، تركى و ويتنامى.

2. notation
3. symbols
4. representation of representation

به‌نحوی بی‌طرف، بازتاب‌دهندهٔ عینی آن باشد. یکی از پاسخ‌ها «تضمین نوشتارگانی»^۱ (یا بنا به ترجمهٔ رایج، «پشتوانهٔ انتشاراتی») بوده است. بدین معنا که اگر می‌خواهیم عینیت سیستم رده‌بندی تضمین شود، باید فقط رده‌هایی را در آن بگنجانیم که در جهان دانش واقعاً موجود، دارای مابازاء نوشتارگانی هستند و درباره‌شان متون مکتوب وجود دارد (مدیرامانی ۱۳۸۱). هدف ما در اینجا، تمرکز روی مسئلهٔ «تضمین نوشتارگانی» نیست، بلکه تأکید بر این است که چنین مسئله‌ای، نمونه‌ای از دغدغهٔ عینیت در رده‌بندی دانش است.

در مورد مفهوم جهان‌شمولی نیز می‌توان به همان نحو پیشین عمل کرد. طبق بن‌مایهٔ جهان‌شمولی، قواعد واحدی برای بازنمایی جهان دانش در همهٔ حوزه‌های معرفتی وجود دارد و با استفاده از این قواعد، می‌توان نظام‌های عام و جهان‌شمول رده‌بندی را ایجاد کرد. سیستم‌های عام رده‌بندی دانش، مانند رده‌بندی دهدهمی دیویی یا رده‌بندی کتابخانهٔ کنگره^۲، بر اساس این اصل شکل گرفته‌اند. به‌عنوان نمونه، در رده‌بندی دهدهمی دیویی (۲۰۱۱)، «جهان‌شمولی» و «عمومیت»^۳، جزو «اصول اساسی» (مبادی) شمرده شده‌اند. در مقدمهٔ این رده‌بندی، از آن به‌عنوان یک «ابزار عام سازماندهی دانش»^۴ (Dewey 2011, V. 1, xliii, 1) یاد شده است. در موضعی دیگر از مقدمهٔ این رده‌بندی، شاهد تأکید بر مفهوم «زبان جهان‌شمول»^۵ هستیم: «نشانه‌گذاری، زبانی جهان‌شمول برای شناساندن یک رده و سایر رده‌های مرتبط عرضه می‌دارد، صرف‌نظر از اینکه واژه‌ها یا زبان‌های مختلفی برای توصیف آن رده می‌توانند مورد استفاده قرار گیرند» (همان).

اما علاوه بر پی‌گیری ظهورات متنی مفاهیمی نظیر مفاهیم سه‌گانهٔ فوق‌الذکر و بساخت گفتمانی آنها به‌عنوان مبادی حوزهٔ رده‌بندی دانش، می‌توان از منطق استفهامی برای عیان کردن ریشه‌های تاریخی این بساخت گفتمانی نیز استفاده کرد. سه بن‌مایهٔ فوق‌الذکر فاقد ریشه‌های تاریخی نیستند. باور به انسان به‌عنوان سوژه و نقش مرکزی او به‌عنوان بازنمایی‌کنندهٔ موجودات دیگر به‌عنوان ابژه، با هدف حصول دانش عینی و کشف

1. literary warrant
2. Library of Congress Classification
3. generality
4. general knowledge organization tool
5. universal language

قوانین طبیعی جهان شمول جهت تسلط و نظم‌دهی به موجودات، رقم‌زننده حیات فکری مدرنیته بوده است (احمدی ۱۳۸۰؛ بازرگانی ۱۳۸۹؛ پازوکی ۱۳۷۹؛ سولومون^۱ ۱۹۸۸). نتیجه اینکه، گفتمان مدرن رده‌بندی دانش در علم کتابداری و اطلاع‌رسانی در مدرنیته فلسفی ریشه دارد، به طوری که برخی متفکران (Mai 2011) از «مدرنیته رده‌بندی» سخن گفته‌اند.

لیکن منطق استفهامی صرفاً به «توصیف» و «فهم» برساخت‌های گفتمانی بسنده نمی‌کند، بلکه به «نقادی» آنها نیز اهتمام می‌ورزد. به عنوان مثال، با معلوم شدن این نکته که شناخت مرتبه اول تولیدشده در حوزه رده‌بندی دانش، مبتنی بر مبادی‌ای است که آن هم خود در مدرنیته فلسفی ریشه دارد، می‌توان یک گام دیگر به جلو برداشت و برای بررسی مرتبه دوم آن به نحو انتقادی و خوداندیشانه، تفکر پست‌مدرن را به کار گرفت؛ چراکه تفکر پست‌مدرن، با پشت کردن به شکل‌های از پیش پذیرفته‌شده مدرن (لیوتار^۲ ۱۹۸۶) و از طریق خودآگاهی و خوداندیشی، بحران تفکر مدرن و قابل مناقشه بودن بسیاری از مسلمات مدرن را که تا به حال بدیهی پنداشته می‌شده‌اند، پیش چشم ما نمایان می‌کند (لاوسن^۳ ۱۹۸۵). اگر مدرنیته را نوحواهی مداوم بدانیم، پست‌مدرن لازمه مدرنیته خواهد بود، زیرا نوحواهی مدرنیته، به نقد و نفی مدرنیته (زمانی که مدرنیته خود به نوعی سنت بدل می‌شود) می‌انجامد و این، همان جریان پست‌مدرن است. پست‌مدرنیته، مدرنیته خودآگاه است؛ مدرنیته‌ای که به محدودیت‌های خودش می‌اندیشد و آنها را مورد چالش و نقد قرار می‌دهد. وضعیت پست‌مدرن، وضعیت خوداندیشی و درخودنگری مدرنیته است (احمدی ۱۳۸۰ الف؛ جهانگللو ۱۳۸۸؛ داوری اردکانی ۱۳۸۳، ۱۳۹۱). به بیان آگنشر هلر «پسامدرنیته مرحله‌ای نیست که در پی مدرنیته آمده باشد، و جبران مدرنیته هم نیست؛ بلکه مدرن است. دقیق‌تر بگوییم، دیدگاه پسامدرن را شاید به بهترین وجه بتوان به عنوان آگاهی درخودنگر خود مدرنیته توصیف کرد. پسامدرنیته نوعی از مدرنیته است که خود را به شیوه‌ای سقراطی مورد شناسایی قرار می‌دهد، چون اگر هیچ چیز نداند، دست کم می‌داند که بسیار کم می‌داند» (Agnes Heller 1999, 22).

1. Solomon
2. Lyotard
3. Lawson

با توجه به نکات فوق و نیز با در نظر داشتن اینکه بن مابه‌های مدرن بازنمایی، عینیت و جهان‌شمولی، در کانون نقادی تفکر پست‌مدرن قرار دارند (آودی^۱؛ ۱۹۹۶؛ Rosenau، 1992)، می‌توانیم بگوییم که منطق استفهامی، علاوه بر توصیف و فهم نحوهٔ بساخت گفتمان مدرن رده‌بندی دانش، می‌تواند با نقادی این بساخت با اتکا به تفکر پست‌مدرن، به پروژهٔ خوداندیشی رشتهٔ کتابداری و اطلاع‌رسانی برای خودآگاهی از مرزها و محدوده‌های فکری‌اش کمک کند. و البته این فقط یکی از زمینه‌های کاربرد منطق استفهامی در تحلیل نظام‌های رده‌بندی دانش است که به‌عنوان مثال و برای تقریب به ذهن در اینجا ذکر شد. اکنون پس از ذکر این مثال، لایه‌های روش‌شناختی منطق استفهامی را در زیر مورد بحث قرار خواهیم داد.

۶. لایهٔ اول: پرسش پژوهش

اصولاً هر پژوهشی در پی پاسخ‌گویی به پرسش(های) خاصی است. پژوهش با پرسش آغاز می‌شود و پرسش‌ها، بنای پژوهش را می‌گذارند. هر یک از منطق‌های پژوهشی، برای پاسخ‌گویی به پرسش خاصی مناسب است. همچنین، پرسش‌های پژوهش در جهت‌گیری، تعیین اهداف، و روش‌های پژوهش نقش اساسی دارند. با توجه به پرسش‌هاست که مراحل پژوهش سامان داده می‌شود. به‌طور کلی پرسش‌های پژوهش را می‌توان به سه نوع تقسیم کرد: الف) پرسش‌های «چیست»^۲، ب) پرسش‌های «چرا» و پ) پرسش‌های «چگونه» (بلیکی ۲۰۰۰، ۲۰۰۷).

هر یک از انواع سه‌گانهٔ پرسش‌های پژوهش، اهداف پژوهشی خاص خود را دنبال می‌کند. پرسش‌های «چیست» در پی اکتشاف، توصیف^۳، یا فهم^۴ اند؛ پرسش‌های «چرا» در پی تبیین^۵ اند؛ و پرسش‌های «چگونه» در پی تغییر^۶ و مداخله^۷ اند.

1. Audi

۲. پرسش‌های «چه کسی»، «چه چیزی»، «کی»، «کجا»، «چندتا» و «چقدر» نیز صورتی از پرسش «چیست» اند (بلیکی ۲۰۰۰).

3. description

4. understanding

5. explanation

6. change

7. intervention

هر منطق پژوهشی‌ای با گونه‌ خاصی از پرسش‌ها تلائم دارد. منطق استقرائی را می‌توان به هدف اکتشاف یا توصیف در پاسخ به پرسش «چست» و در مواردی هم به هدف تبیین در پاسخ به پرسش «چرا» به کار برد. منطق قیاسی را می‌توان با هدف تبیین در پاسخ به پرسش «چرا» و در مواردی هم با هدف مداخله و تغییر در پاسخ به پرسش «چگونه» به کار برد. منطق پس‌کاوی را می‌توان با هدف تبیین پدیده‌های قابل مشاهده با ارجاع به ساختارها و مکانیسم‌های واقعی زیربنایی، در پاسخ به پرسش «چرا» به کار برد. و در نهایت، منطق استفه‌امی را می‌توان با هدف فهم و توصیف، در پاسخ به پرسش «چست» به کار برد (بلیکی ۲۰۰۰، ۲۰۰۷). بنابراین، در لایه اول روش‌شناسی منطق استفه‌امی، با پرسش چست سر و کار داریم. در مثالی که در بخش قبل ذکر شد، هدف این بود که با استفاده از منطق استفه‌امی، بر ساخت گفتمانی رده‌بندی دانش با محوریت مفاهیم بازنمایی، عینیت و جهان‌شمولی به‌عنوان سه بن‌مایه اصلی مدرنیته فلسفی، مورد توصیف و فهم قرار گیرد، و سپس این توصیف و فهم، زمینه نقادی پست‌مدرن آن را فراهم آورد. در نهایت، این نقادی و فهم، می‌تواند کارکرد «رهایی‌بخشی»^۱ داشته باشد، چرا که فهم درست پدیده‌ها، زمینه کنش (پراکسیس) رهایی‌بخش را فراهم می‌کند و اصولاً «بدون فهم استوار، رهایی مسئله‌دار می‌شود» (بلیکی ۲۰۰۰، ۱۶۶).

۷. لایه دوم: فایده پژوهش

فایده پژوهش با پاسخ‌دادن به این پرسش مشخص می‌شود که «پژوهش چه دستاوردی برای برخی گروه‌ها، سازمان‌ها، اجتماعات یا کل جامعه خواهد داشت؟». در منطق استفه‌امی، فایده پژوهش الزاماً از حیث دگرگون کردن «عمل» مورد توجه قرار نمی‌گیرد، بلکه دگرگون کردن «دانش» و «بیش» کنشگران اجتماعی دارای اولویت است. به عبارت دیگر، در پژوهش‌های استفه‌امی، سعی می‌شود از طریق توصیف و فهم نحوه بر ساخته شدن پدیده‌های اجتماعی، دانش و بینش کنشگران پالایش یابد و عقلانی تر شود (بلیکی ۲۰۰۰). به بیان دقیق تر، فایده منطق استفه‌امی، «اصلاح آگاهی» است. این اصطلاح، یک اصطلاح مارکسی است. مارکس معتقد است که وظیفه تفکر در حال حاضر، نقادی بی‌رحمانه وضع موجود است. این نقادی به شکل «اصلاح آگاهی» پیش می‌رود؛ یعنی

1. emancipation

«آگاه کردن جهان نسبت به آگاهیِ خودش و بیدار کردن آن از رؤیاهایش و توضیح و تبیین اعمال و افعال آن به خودِ آن» (مارکس^۱، ۱۸۴۳، ۳۲). تفکر در مقام «اصلاح آگاهی»، قریب به چیزی است که رورتی^۲ فلسفهٔ «تهذیب‌کننده»^۳ می‌نامد و آن را در مقابل فلسفهٔ «سازنده»^۴ می‌نهد (۱۹۷۸). فلسفهٔ تهذیب‌کننده، آن نوع تفکری است که به جای ساختن «بنیادی» برای شهودها و عادت‌های رایج از طریق نظام‌ها و طرح‌های فلسفی، مشهورات و مسلماتِ جزمی و مسئله‌دار^۵ را به پرسش می‌گیرد و به رهایی‌بخشی جامعه از این قییل باورها کمک می‌کند. با رجوع به مثال مورد بحث‌مان، می‌توان فایدهٔ پژوهش در برساختِ گفتمانیِ نظریهٔ رده‌بندی مدرن را «اصلاح آگاهی» جامعهٔ کتابداری و اطلاع‌رسانی دربارهٔ رده‌بندی دانش دانست. همچنان‌که نیکولاس رشر^۶ (۲۰۰۶) خاطر نشان کرده است، علی‌رغم اینکه در عصر جدید، فیلسوفانی مانند بیکن، هابز، لاک، دکارت، لاینیتس، اسپینوزا، کانت، دالامبر، فیشته، شلینگ، هگل، و اسپنسر به رده‌بندی دانش اهتمام داشتند (برای شرح تاریخی نظام‌های رده‌بندی دانش مطرح‌شده توسط فیلسوفان بنگرید به: Flint، ۱۹۰۴)، لیکن از اواخر قرن نوزدهم، فیلسوفان غربی، دیگر به ارائهٔ نظام‌های رده‌بندی دانش پرداختند. علت این امر، رشد علوم در طی قرن نوزدهم و تکثیر شاخه‌های مختلف آنها بود که به موجب آن، فلسفه از مقام «ملکهٔ علوم»^۷ عزل شد و فیلسوفان وظیفهٔ تقسیم‌بندی و رده‌بندی دانش‌ها را به کتابداران واگذار کردند. لذا این برهه، یعنی انتهای قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم، که طی آن مباحث رده‌بندی دانش از فلسفه به کتابداری منتقل می‌شود، حائز اهمیت است و می‌توان بررسی کرد که در این برهه، هویت رده‌بندی دانش، به‌عنوان هستهٔ مرکزی هویت کتابداری مدرن، بر اساس چه آموزه‌های فلسفی‌ای شکل گرفت. این هویت‌شناسی که از آن تحت عنوان درخودنگری انتقادی رشتهٔ کتابداری و اطلاع‌رسانی یاد شد، مقدمات لازم برای «اصلاح آگاهی» کتابداری و اطلاع‌رسانی مدرن را فراهم می‌کند. متخصصان کتابداری و اطلاع‌رسانی از طریق این اصلاح آگاهی، می‌توانند

1. Marx
2. Rorty
3. edifying
4. constructive
5. problematic
6. Nicholas Rescher
7. queen of the sciences

بينش‌ها و بصيرت‌هاى لازم براى بازيبنى و تدوين مجدد هندسه معرفتى حوزه رده‌بندى دانش را در خود ايجاد کنند.

۸. لايه سوم: اهميت پژوهش

در توضيح اهميت پژوهش، در واقع بيان مى‌کنيم که دستاوردهاى پژوهش چه ارزشى دارند؛ توجه ارزش دستاوردهاى پژوهش، بيان اهميت پژوهش است (بليکى ۲۰۰۰). از يک پژوهش انتقادى درخودنگرانه که بر مبنای منطق استفهامى انجام مى‌شود، انتظار نمى‌رود که همچون پژوهش‌هاى تحصيلى، نتايج عاجلى به بار آورد. در مثالى که ذکر کرديم، اگر پيکره جديدى از معارف درخودنگرانه درباره رساخت گفتمانى رده‌بندى دانش خلق شود و در اين زمينه «اصلاح آگاهى» صورت گيرد، بينشى انتقادى حاصل خواهد شد که به اهل حرفه کتابدارى و اطلاع‌رسانى کمک مى‌کند به عنوان انسان، عقلانى تر و انساني تر زندگى کنند. چنين پژوهشى، کارافزا نيست، بلکه بيدارکننده است. استحصال شناخت درخودنگرانه درباره محدوده‌ها و مرزهاى رده‌بندى دانش، به معنای گسترش مرزهاى دانش مرتبه دوم در علم کتابدارى و اطلاع‌رسانى است که اميد مى‌رود در نهايت، به بهبود کنش (پرکتيس) حرفه‌اى منجر شود. در اينجا، مفهوم «رهايى بخشى» از اهميتى ويژه برخوردار است. پژوهش استفهامى، پژوهشى رهايي بخش است، بدین معنا که از طريق نشان دادن چارچوب‌هاى فرهنگى-اجتماعى-تاريخى گفتمان رده‌بندى دانش، به متخصصان و حرفه‌مندان اين حوزه کمک مى‌کند به خودآگاهى برسند و به واسطه اين خودآگاهى بتوانند از محدوديت‌هاى تحمیلی ناشى از اين چارچوب‌ها رهايي پيدا کرده و آزادانه تر (ولذا انساني تر) بينديشند و عمل کنند.

۹. لايه چهارم: جهت‌گيرى پژوهش

جهت‌گيرى پژوهش به نقش و موضعى که پژوهشگر در فرايند پژوهش اتخاذ مى‌کند، دلالت دارد. پژوهشگر مى‌تواند مواضع و نقش‌هاى مختلفى داشته باشد. به عنوان مثال، در منطق‌هاى استقرائى و قياسى، که جريان غالب پژوهش در علوم اجتماعى را راهبرى مى‌کنند، پژوهشگر يک «مشاهده‌گر منفصل»^۱ است؛ يعنى يک ناظر خستى و

1. detached observer

بی طرف که باید عینیت پژوهش را تضمین کند (بلیکی ۲۰۰۰). اما در منطق استفهامی، پژوهشگر نمی تواند چنین نقشی داشته باشد، زیرا این نوع پژوهش درصدد است از طریق توصیف و فهم معرفت ضمنی و نامصرح نهفته در نظام های رده بندی دانش معرفت درخودنگرانه انتقادی راجع به رده بندی ارائه کند و از این طریق، به رهایی بخشی و بهبود کنش حرفه ای کمک نماید. بنابراین، می توان گفت که پژوهش استفهامی دارای جهت گیری درخودنگرانه و انتقادی است که در آن، پژوهشگر نقش «شریک متفکر»^۱ را ایفا می کند؛ یعنی پژوهشگر، متفکری است که با ذی نفعان پژوهش برای تغییر زندگی شان در جهت رهایی، شراکت می کند. بر اساس جهت گیری انتقادی، پژوهش باید بخشی از فرایند آگاهی بخشی رهایی بخش باشد؛ هم برای پژوهشگر به عنوان عامل پژوهش، و هم برای سایر افرادی که به نوعی با موضوع پژوهش مرتبط اند. لازمه این امر، خوداندیشی^۲ است؛ یعنی نظارت بر روند جاری زندگی اجتماعی در مقام پژوهشگر. پژوهشگر در نقش شریک متفکر، به کنشگران اجتماعی کمک می کند از طریق فهم نحوه بر ساخت پدیده های اجتماعی، نیروها و نهادهای مؤثر بر تکوین ذهنیت و کنش هایشان را بشناسند و پی ببرند که بر ساخت اجتماعی واقعیت، چگونه افق نگاه و عمل شان را محدود ساخته است و تا حد امکان بکوشند فاصله انتقادی شان را با این نیروها و محدودیت ها حفظ کنند (بلیکی ۲۰۰۰). سازندگان و بهره گیران از نظام های رده بندی، تحت تأثیر مفاهیم و کنش هایی هستند که بر قول و فعل شان اثر می گذارند و جهت گیری درخودنگرانه و انتقادی منطق استفهامی کمک به آنهاست تا در این زمینه به درکی انتقادی و رهایی بخش برسند.

۱۰. لایه پنجم: روش

پیش تر گفته شد که نسبت روش شناسی و روش، نسبت عموم و خصوص مطلق است. روش شناسی، کل منطق پژوهش را تحت پوشش قرار می دهد، حال آنکه روش، به فنون و مراحل داده یابی و داده کاوی اطلاق می شود. در منطق استفهامی، از هر روشی نمی توان استفاده کرد، بلکه روش هایی بیشتر کاربرد دارند که دارای گرایش تفسیری اند.

1. reflective partner
2. reflexivity

از اهم روش‌هایی که در منطق‌استفهامی مورد استفاده قرار می‌گیرند، می‌توان به هرمنوتیک، پدیدارشناسی^۱، تحلیل‌گفتمان، تحلیل‌گفتگو^۲، و قوم‌نگاری^۳ اشاره کرد. این روش‌ها که در منطق‌استفهامی مورد استفاده قرار می‌گیرند، روش‌های کیفی هستند. کیفی یا کمی بودن روش، به مبانی، منطق، رویکرد و جهت‌گیری آنها بر نمی‌گردد، بلکه به نوع داده‌ها و فرایند گردآوری و تحلیل آنها مربوط می‌شود؛ یعنی کیفی یا کمی بودن، از مقوله «روش» است، نه «روش‌شناسی».

در پژوهش‌های کمی با داده‌های عددی سروکار داریم و می‌خواهیم جنبه‌هایی از پدیده‌ها و واقعیت‌های اجتماعی را با شمارش و اندازه‌گیری آنها مورد بررسی قرار دهیم. اما در پژوهش‌های کیفی با داده‌های متنی سروکار داریم و در صدد ارائه توصیف‌های استدلالی و کشف معانی و تفسیرهای کنشگران اجتماعی هستیم. پژوهش‌های کمی، ماهیت ساخت‌یافته دارند و به‌موجب همین امر، قالبی خشک، انعطاف‌ناپذیر و ازپیش‌تعیین‌شده برای گردآوری و تحلیل داده‌ها به کار می‌گیرند و می‌خواهند از این طریق، عینیت و تکرارپذیری پژوهش را تضمین کنند. در مقابل، پژوهش‌های کیفی بازتر و انعطاف‌پذیرترند و ممکن است پژوهشگر، تصور محدودی از نقطه آغاز، نحوه پیشبرد کار و نقطه پایان پژوهش در ذهن داشته باشد، و به موازات پیشرفت پژوهش ساخت‌یافتگی مناسب نیز در آن ایجاد شود. پژوهش کیفی نوعی فرایند یادگیری است و پژوهشگر اجازه می‌دهد مفاهیم، ایده‌ها و نظریه‌ها مطابق منطق خودشان رشد و نمو کنند، نه اینکه قالبی خشک و ازپیش‌تعیین‌شده را به آنها تحمیل کند (بلیکی ۲۰۰۰). از آنجا که در منطق‌استفهامی نوعاً با داده‌های متنی سروکار داریم و به‌جای شمارش و اندازه‌گیری، به ارائه توصیف‌های مفهومی و استدلال‌های نظری و عقلی می‌پردازیم، در این نوع منطق، بیشتر از روش‌های کیفی استفاده می‌شود. همان‌طور که در مثال مربوط به تحلیل برساخت‌گفتمانی رده‌بندی دانش دیدیم، پی‌گیری ظهورات مفهومی مانند بازنمایی، عینیت و جهان‌شمولی از طریق متون و نوشتارگان حوزه رده‌بندی میسر است. متون نظری نگاشته‌شده درباره رده‌بندی دانش در مرحله آغازین کتابداری جدید، یعنی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن

1. phenomenology
2. conversation analysis
3. ethnography

بیستم، توسط نظریه پردازان بزرگ حوزه سازماندهی و رده بندی دانش، مانند چارلز آمی کاتر^۱، ملویل دیویی^۲، ارنست ریچاردسون^۳، پل آتله^۴، و هنری اولین بلیس^۵ می تواند منبعی برای گردآوری این داده های متنی محسوب شود. داده های متنی، از قبیل مفاهیم و کلمات بیان شده در آثار این افراد را می توان نشانه های به جامانده از فعالیت اجتماعی رده بندی دانش دانست که می توانند راهگشای فهم بر ساخت اجتماعی نظام های رده بندی باشند.

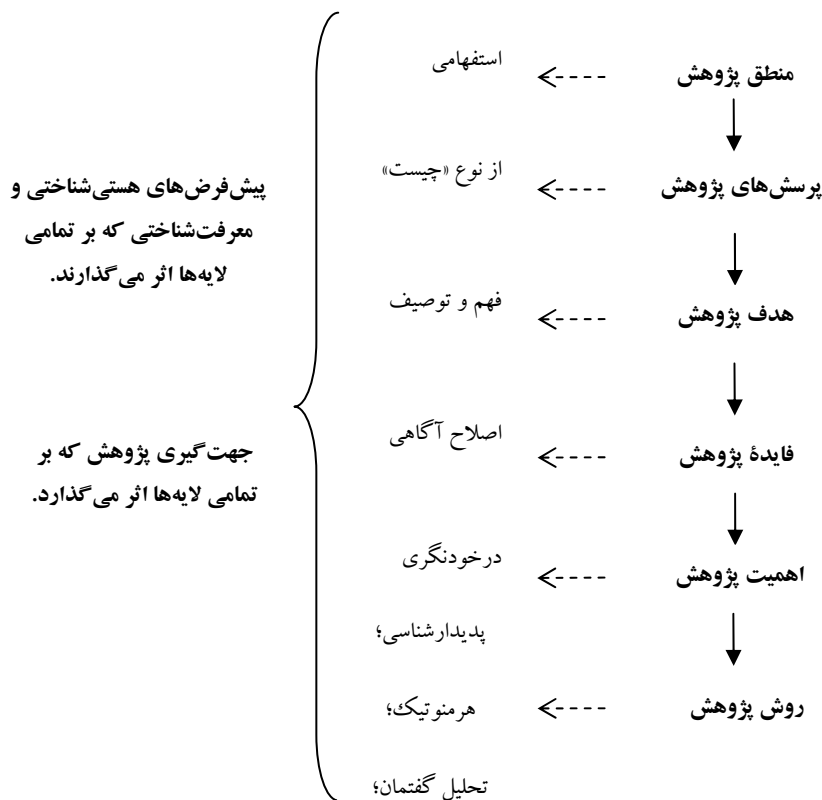
نکته مهم درباره روش های کیفی مورد استفاده در منطق استفهامی، عدم نیاز آنها به شیوه های معمول نمونه گیری است. در منطق استفهامی تصمیم گیری درباره اینکه داده های متنی با چه حجمی از منابع مختلف گردآوری شود، فرمولی کلی که از همان ابتدای امر روشن باشد، ندارد، بلکه همراه با پیشرفت کار، در این باره تصمیم گرفته می شود. در واقع پژوهشگر پیوسته داده های خود را گردآوری و تحلیل می کند و تصمیم می گیرد در مراحل بعدی چه داده هایی را گردآوری کند. آنچه در این فرایند اهمیت دارد، «اشباع نظری»^۶ است؛ یعنی گردآوری داده ها تا جایی ادامه می یابد و متون و گزاره های جدید تا جایی افزوده می شوند که دیگر بینش و بصیرت جدیدی افزوده نشود و مشخص شود که دیگر چیز تازه ای کشف نمی شود و ویژگی ها و ابعاد مقوله مورد نظر به خوبی پرورش پیدا کرده است (استراوس و کربین^۷ ۱۹۹۰؛ بلیکی ۲۰۰۰).

۱۱. نتیجه گیری

تصویر ۱، لایه های «روش شناختی» منطق استفهامی در تحلیل نظام های رده بندی دانش را به طور خلاصه نشان می دهد. این لایه ها یک کل ارگانیک را تشکیل می دهند که آن را منطق استفهامی می نامیم. این کل، به عنوان «روش شناسی»، بنیادی تر و عام تر از «روش» است؛ روش، تنها در چارچوب این کل شأن روش پیدا می کند. اگر روش در نسبت با کلیت روش شناختی قرار نگیرد، پژوهش به فرایندی مکانیکی بدل می شود که در نسبتش با واقعیت، فاقد روشنگری است. بنابراین، پژوهش درباره رده بندی دانش، اگر

1. Charles Ammi Cutter (1837-1903)
2. Melvil Dewey (1851-1931)
3. Ernest C. Richardson (1860-1939)
4. Paul Otlet (1868-1944)
5. Henry Evelyn Bliss (1870-1955)
6. theoretical saturation
7. Strauss & Corbin

مى‌خواهد روشنگر باشد و بينش، دانش، و کنش جامعه علمى را دگرگون کند، بايد به‌جای تمرکز صرف بر «روش»، به کل ارگانیک «روش‌شناختى» توجه کند.



تصوير ۱. لايه‌هاى روش‌شناختى منطق استفهامى در تحليل نظام‌هاى رده‌بندى دانش

با وجود اين، صرف توجه به روش‌شناسى كافي نيست، بلكه حوزه رده‌بندى دانش بايد به روى منطق‌هاى جديد روش‌شناختى، در مقابل انواع قديمى تر استقرا، قياس، و پس‌كاوى گشوده باشد و از مزايای آنها بهره ببرد. منطق استفهامى، برخلاف منطق استقرايى، قياسى، و پس‌كاوى، به‌دنبال تبين واقعيت مستقل از کنشگران اجتماعى نيست،

بلکه قصد فهم نحوهٔ بر ساخت پدیدارهای اجتماعی این کنشگران را دارد. وجه بدیع و انقلابی کاربرد منطق استفهامی در تحلیل نظام‌های رده‌بندی دانش، همین نوع مواجههٔ تفسیرانگارانه و بر ساخت‌انگارانهٔ آن است که کمک می‌کند رده‌بندی دانش را به‌عنوان یک بر ساخت اجتماعی تحلیل کنیم. تحلیل بر ساخت‌انگارانهٔ نظام‌های رده‌بندی دانش به فهم این معنا کمک می‌کند که نظام‌های رده‌بندی، نظام‌های عینی مطلق استعلا یافته از زمان و مکان (اجتماع و فرهنگ) نیستند، بلکه نظام‌هایی هستند که شرایط فرهنگی و اجتماعی حاکم بر تولیدشان، آنها را مقید و مشروط می‌سازد. این دریافت، علاوه بر ارزش نظری، حاوی این دلالت اخلاقی نیز هست که هر نظام رده‌بندی دانش، محدود به حدود هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خاص خودش است و باید رده‌بندی‌های «دیگر»، مبتنی بر حدود هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی «دیگر» را نیز به رسمیت شناخت و برایش حق حیات قائل شد. این همان «اصلاح آگاهی» است که از پژوهش درخودنگرانه انتقادی که به‌وسیلهٔ منطق استفهامی انجام می‌شود، انتظار می‌رود.

فهرست منابع

- آودی، رابرت. ۱۹۹۶. پست‌مدرن: یک تعریف دایره‌المعارفی. در *پست‌مدرنیته و پست‌مدرنیسم: تعاریف، نظریه‌ها و کاربردها*، ترجمه و تدوین حسینعلی نوذری. ۱۳۸۰، ۲۷-۳۱. تهران: نقش جهان.
- ابراهیمی دینانی، غلامحسین. ۱۳۸۰. *قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی*. ۲ ج. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- احمدی، بابک. ۱۳۸۰. *معمای مدرنیته*. تهران: مرکز.
- _____ ۱۳۸۰. *الف. مدرنیته و اندیشهٔ انتقادی*. تهران: مرکز.
- استراوس، آنسلم، و جولیت کورین. ۱۹۹۰. *مبانی پژوهش کیفی: فنون و مراحل تولید نظریهٔ زمینه‌ای*. ترجمهٔ ابراهیم افشار. ۱۳۹۰. تهران: نی.
- بازرگانی، بهمن. ۱۳۸۹. *فضای نوین: زمینه‌های پیدایش*. تهران: کتاب آمه.
- بلیکی، نورمن. ۱۹۹۳. *پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی*. ترجمهٔ حمیدرضا حسنی، محمدتقی ایمان، و مسعود ماجدی. ۱۳۹۱. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- _____ ۲۰۰۰. *طراحی پژوهش‌های اجتماعی*. ترجمهٔ حسن چاوشیان. ۱۳۸۷. تهران: نی.
- _____ ۲۰۰۷. *استراتژی‌های پژوهش اجتماعی*. ترجمهٔ هاشم آقابلیگ‌پوری. ۱۳۸۹. تهران: جامعه‌شناسان.

- پازوكى، شهرام. ۱۳۷۹. دکارت و مدرنيته. فلسفه ۱ (۱): ۱۷۱-۱۸۰.
- جهانپنگلو، رامين. ۱۳۸۸. مدرنيته، دموکراسى و روشنفکران. تهران: مرکز.
- چان، لوئيس ماى. ۱۹۹۳. فهرست‌نويسى و رده‌بندى. ترجمه زهير حياتى، و هاجر ستوده. ۱۳۷۹. تهران: کتابدار.
- حبيبي، رضا. ۱۳۸۶. درآملى بر فلسفه علم. قم: انتشارات مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى.
- داورى اردکانى، رضا. ۱۳۸۳. فلسفه و انسان معاصر. تهران: مؤسسه تحقيقات و توسعه علوم انسانى.
- _____ ۱۳۹۱. اندیشه پست‌مدرن. تهران: سخن.
- رايين، ريچارد. ۱۹۹۸. مبانى علوم کتابدارى و اطلاع‌رسانى. ترجمه مهدي خادميان. ۱۳۸۳. مشهد: کتابخانه رايانه‌اى.
- رشر، نيكولاس. ۲۰۰۶. معرفت‌سنجى. ترجمه مرتضى بحراني. تهران: مؤسسه انتشارات کتاب‌نشر.
- رورتى، ريچارد. ۱۹۷۸. فلسفه و آينه طبيعت. ترجمه مرتضى نورى. ۱۳۹۰. تهران: مرکز.
- سولومون، رابرت. ۱۹۸۸. فلسفه اروپايى از نيمه دوم قرن هجدهم تا واپسين دهه قرن بيستم: طلوع و افول خود. ترجمه محمدسعيد حنايى کاشانى. ۱۳۷۹. تهران: قصيده.
- فدايى، غلام‌رضا (۱۳۸۹). طرحى نو در طبقه‌بندى علوم. تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملي جمهورى اسلامى ايران.
- لاوسن، هيلارى. ۱۹۸۵. خوداندیشى پسامدرن. ترجمه سينا رويابى. ۱۳۸۶. تهران: مرواريد.
- ليوتار، ژان فرانسوا. ۱۹۸۶. تعريف پسامدرن براى بچه‌ها: مکاتبات حدفاصل سال‌هاى ۱۹۸۲-۱۹۸۵. ترجمه آدين حسين‌زاده. ۱۳۸۴. تهران: ثالث.
- ماركس، كارل. ۱۸۴۳. قطعات برگزيده از آثار اوليه ماركس. ترجمه مجيد مددى. ۱۳۹۰. ارغنون ۳: ۲۹-۵۷.
- محمدپور، احمد. ۱۳۸۹. روش در روش؛ درباره ساخت معرفت در علوم انسانى. تهران: جامعه‌شناسان.
- مديرامانى، پروانه. ۱۳۸۱. پشتوانه انتشاراتى. در دائره‌المعارف کتابدارى و اطلاع‌رسانى. ج ۱، وراستار عباس حرى، ۵۸۲-۵۸۴. تهران: کتابخانه ملي جمهورى اسلامى ايران.
- ميلز، چارلز راي. ۱۹۷۴. بينش جامعه‌شناختى: نقدى بر جامعه‌شناسى آمريكايى. ترجمه عبدالمعبود انصارى. ۱۳۹۱. تهران: شركت سهامى انتشار.
- هانتر، اريك. ۲۰۰۰. آيا ما هنوز هم به رده‌بندى نياز داريم؟ در آينه رده‌بندى. ويراسته ريتا مارسلا و آرتور مالت‌باى. ترجمه زهرا اباذرى، و فهيمه باب‌الحوائجى. ۱۳۸۶، ۱۹-۴۱. تهران: چاپار.
- هايدگر، مارتين. ۲۰۰۱. هستى و زمان. ترجمه سياوش جمادى. ۱۳۸۷. تهران: ققنوس.

هلر، اگنش. ۱۹۹۹. نظریه‌ای درباره مدرنیته. ترجمه فاطمه صادقی. ۱۳۹۲. تهران: نگاه معاصر.

Dewey, M. 2011. *Dewey Decimal Classification and Relative Index*. 23rd ed. 4 vols. Dublin: OCLC.

Flint, R. 1904. *Philosophy as Scientia Scientiarum and a history of classification of the sciences*. Edinburgh: William Blackwood and Sons.

Kumbhar, R. 2012. *Library classification trends in the 21st century*. Oxford: Chandos Publishing.

Mai, J. E. 2011. The modernity of classification. *Journal of Documentation* 67 (4): 710-730.

Rosenau, P. M. 1992. *Post-modernism and the social sciences: Insights, inroads, and intrusions*. Princeton: Princeton University Press.